

مستشرقان و مسئله وجود واژگان دخیل در قرآن

فرزانه السادات طباطبایی^۱

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۳/۱۸

تاریخ تأیید: ۹۶/۰۸/۲۶

دانش آموخته کارشناسی ارشد معارف قرآن دانشگاه مفید

چکیده

از جمله مباحثی که از دیرباز تاکنون اندیشه قرآن پژوهان را به خود معطوف نموده است، مسئله وجود یا عدم وجود واژگان قرآنی برگرفته از زبان‌های دیگر (موسوم به بحث واژگان دخیل) است. در این میان، پاره‌ای مبانی فکری و اعتقادی موجب شده تا عده‌ای از مستشرقان در برابر این موضوع، موضع ویژه‌ای اتخاذ نمایند و به کار رفتن تعدادی واژه دخیل در قرآن را دلیل بر غیر وحیانی بودن و اقتباس آن از کتب ادیان سابق تلقی نمایند. باور ما آن است که استفاده از تعداد اندکی واژه قرصی پدیده‌ای کاملاً طبیعی و در راستای فرایند وام‌گیری زبانی در دیگر زبان‌ها بوده است. این نوشتار کوششی است، در جهت اثبات نادرستی مبانی نظری بعضی مستشرقان که در سه حوزه غیرآمی بودن پیامبر(ص)، غیروحیانی بودن قرآن و عدم تأثیرپذیری آن از کتب آسمانی ادیان سابق از آن‌ها بحث می‌شود. واژگان کلیدی: مستشرقان، واژگان دخیل، وام‌گیری زبانی، غیروحیانی بودن.

مقدمه

مسئله وجود واژگان دخیل در قرآن، یکی از مسائلی است که در علوم قرآن بحث و بررسی بسیار شده و از قرن دهم تاکنون، بسیاری از دانشمندان کتاب‌های مستقلی در این زمینه نگاشته‌اند؛ چنان که این موضوع مورد توجه شماری از خاورشناسان نیز قرار گرفته است. البته موضع گیری آنان همیشه یکسان نبوده است. برخی همدلانه و برخی از موضع نقد بوده است. آنان از بررسی کلمات دخیل، به بشری بودن آن رسیده و چون بین قرآن و کتب آسمانی پیشین تشابه بوده، نتیجه گرفته‌اند که قرآن منشاء غیرقدسی و غیروحیانی دارد. لازم به ذکر است که مستشرقان کمتر به نوشتن اثری مستقل در باب واژگان دخیل همت گماشته‌اند به همین دلیل غالب آنچه که از آنان به جای مانده است، اظهار نظرهایی است که در خلال مباحث دیگر نظیر مبحث «تعیین منبع و مصدر قرآن» بیان شده است.

در این میان آرتور جفری صاحب اثری مهم و غنی در این موضوع تحت عنوان «واژگان دخیل در قرآن» است. این کتاب چکیده و ماحصل تمام گفته‌ها و نوشته‌هایی است که دانشمندان فقه‌اللغة مسلمان و مستشرقان تا قبل از تألیف آن بیان کرده بودند. همچنین آندره

1. Email: farzaneh1386@gmail.com

رپین در دائرة المعارف قرآن مقاله ای تحت عنوان «واژگان بیگانه در قرآن» دارد که بخش عمده‌ای از آن به تبیین آرا و دیدگاه‌های مسلمانان پیرامون این موضوع اختصاص یافته است. از آنجا که برخی مستشرقان تلاش کرده‌اند، تا پدیده طبیعی وام‌گیری زبانی را با موضوع اقتباس از کتب ادیان سابق خلط نموده و از این راه غیر وحیانی بودن و تأثیرپذیری قرآن از کتب مقدس پیشین را نتیجه‌گیری نمایند، پرداختن به مسئله واژگان دخیل به عنوان یکی از موضوعات مهم قرآنی و همچنین ابطال تلقی نادرست مستشرقان درباره قرآن بسیار لازم و ضروری می‌نماید.

۱- آرای مسلمانان درباره وجود واژگان دخیل در قرآن

مسئله وجود کلمات غیر عربی (واژگان دخیل) در قرآن از سده نخست هجری مطرح شد. دانشمندان مسلمان، هم به بحث درباره اصل وجود چنین کلماتی در قرآن پرداخته‌اند و هم برخی از آن‌ها^۱ سعی کرده‌اند تعداد این کلمات را مشخص نموده و موارد آن را همراه با تعیین منشأ اشتقاق زبانی‌شان بیان نمایند. آنچه در این قسمت بیان خواهیم کرد، تنها آرای سه‌گانه‌ای است که ایشان نسبت به وجود واژگان دخیل در قرآن ابراز داشته‌اند:

۱- کسانی که به شدت با این اندیشه که در قرآن، واژگان بیگانه (دخیل) وجود دارد، مخالف هستند. از میان آن‌ها می‌توان از شافعی (م ۲۰۴ ه. ق)، بنیان‌گذار مذهب شافعی، ابو عبیده معمر بن مثنی (م ۲۱۰ ه. ق)، لغت‌شناس، محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ه. ق) مورخ برجسته و مفسر مشهور قرآن، ابوبکر بن طیب باقلانی (م ۴۰۳ ه. ق) فقیه اشعری و ابو الحسن بن فارس (م ۳۹۵ ه. ق) لغت‌شناس، یاد کرد. (بدوی، ۱۳۸۳: ۱۹۲)

۲- بعضی چون عبد الله بن عباس (م ۶۸ ه. ق) و شاگردش عکرمه (م ۱۰۵ ه. ق) و ابو موسی اشعری (م ۴۲ ه. ق) معتقد به وجود واژگان غیر عربی در قرآن هستند. این گروه سعی کرده‌اند، با ارائه فهرستی از واژگان به کار رفته در قرآن کریم، مخالفان را با چالشی جدی مواجه کنند؛ اما آن‌ها این گونه پاسخ داده‌اند که این موارد از باب اتفاق لغات و تشابه آن‌ها در زبان‌های مختلف است. (همان)

۳- چنین معروف است که ابو عبیده قاسم بن سلام مبتکر نظریه جدیدی است که می‌توان آن را نظریه میانه یا جمع میان دو نظر دانست. او در این باره چنین می‌گوید:

«به نظر من حق این است که میان نظریه هر دو گروه جمع گردد و راهش این است که بگوییم: این گونه واژه‌ها در اصل چنان که مفسران گفته‌اند، غیر عربی است، جز این‌که

۱. منظور کسانی است که موافق وجود کلمات دخیل در قرآن هستند؛ نظیر سیوطی، زرکشی و ...

وارد زبان عرب شده و آن‌ها این واژه‌ها را به زبان خود تغییر داده و معرب ساخته‌اند و سپس الفاظ غیر عربی به صورت عربی درآمده و پس از آن که قرآن نازل شده، این قبیل واژگان با سخن عرب درهم آمیخته است. بنابراین هم کسانی که گفته‌اند، آن‌ها عربی است و هم کسانی که معتقد به غیر عربی بودن آن‌ها هستند، درست می‌گویند». (زرکشی، ۱۴۱۰: ۳۸۷/۱)

جوالیقی، ابن الجوزی، ثعالبی و برخی دیگر نیز به این قول تمایل داشته‌اند (سیوطی، ۱۳۸۰: ۴۷۴)؛ به عنوان نمونه ثعالبی درباره وجود واژه‌های معرب در قرآن می‌گوید:

«به گمان من حقیقت امر این است: قرآن به زبان عربی مبین است و در آن واژه‌ای نیست که عربی نباشد و برای فهم آن نیاز به استعانت از زبان دیگر باشد. این واژه‌ها نیز که معرب خوانده شده‌اند، متعلق به زبان اعراب قدیم است که قرآن به زبان آنان نازل شده است. اعراب قدیم پس از آن که در نتیجه مرادفات بازرگانی و سفر به سوریه و حبشه با زبان‌های دیگر روبه‌رو شدند، واژه‌های بیگانه را گرفتند و برخی از آن‌ها را با حذف حروف و تخفیف آنچه در آن‌ها سنگین و دشوار بود تغییر دادند. سپس این واژه‌ها را در اشعار و مکالمات خویش به کار بردند؛ در نتیجه این واژه‌ها به صورت واژه‌های ناب عربی درآمده و در ادبیات استعمال شدند و در قرآن نیز به کار رفتند...». (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۱۵۰/۱)

۲- مبانی تفکر مستشرقان

۲-۱- غیر اُمّی بودن پیامبر(ص)

عده‌ای از مستشرقان^۱ حضرت محمد (ص) را فردی تعلیم یافته و برخوردار از سواد خواندن و نوشتن انگاشته‌اند. در این میان فردی چون ولتر^۲ تا بدانجا پیش رفته که در سخنی غیرعلمی ادعا کرده است که پیامبر(ص) به جهل خواندن و نوشتن تظاهر می‌کرده‌است تا قرآن را معجزه بنمایاند.^۳ (رامیار، ۱۳۶۹: ۵۰۷)

۱. لازم به ذکر است که مستشرقان در موضع گیری نسبت به این مسئله به دو گروه تقسیم می‌شوند؛ عده ای موافق اُمّی بودن پیامبر(ص) هستند (از جمله ویل دورانت، توماس کارلایل، ادوارد مونتیه، هنری دی کاستری و گوستاو لوبون) و عده‌ای مخالف آن. بدیهی است، ما در این جا فقط به ذکر آرای مخالفان که مرتبط با مبحث حاضر است، خواهیم پرداخت. (برای آگاهی از نظریات موافقان، رک: مطهری، مرتضی، پیامبر امی، قم، صدرا، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۱۰-۱۲.

۲. Voltaire (۱۶۹۴-۱۷۷۸). از نام‌دارترین فیلسوفان و نویسندگان فرانسوی عصر روشنگری است.

۳. برای اطلاع بیشتر از آرای مستشرقان درباره مسئله «امّی بودن پیامبر(ص)» رک: شایب، لخصر، هل کان محمد أمّیاً، (قتیبه، ۱۴۲۳: ۱۱-۱۶)

همچنین آلویس اشپرینگر یکی از مستشرقانی بود که معتقد بود پیامبر (ص) خواندن و نوشتن می‌دانست و حتی کتاب‌هایی به نام «اساطیر الاولین» و «صحف ابراهیم» را درباره عقاید و ادیان و داستان‌های گذشتگان خوانده بود.

مستشرق معروف دیگر بنام تئودور نولدکه در کتاب «تاریخ قرآن» خود به این نتیجه می‌رسد که واژه «امی» به عنوان صفت پیامبر(ص) دلالت بر جهل خواندن و نوشتن و عدم اقتباس از کتب دیگر نمی‌کند، بلکه فقط نشان می‌دهد که پیامبر(ص) کتب عهد عتیق را نمی‌شناخت.

نهمین درست واژه «امی» باعث شده است نولدکه در کتاب مذکور برای قرآن مصادر خارجی در نظر بگیرد و به غلط اظهار کند که پیامبر(ص) در قصص قرآنی از معارف مسیحی و یهودی که به صورت شفاهی به اعراب منتقل شده بود، تأثیر پذیرفته است.

۲-۲- غیر وحیانی بودن قرآن کریم

تعداد قابل توجهی از مستشرقان^۱ قرآن را کلامی غیر وحیانی و بشری و ساخته و پرداخته اندیشه پیامبر اسلام (ص) می‌دانند. از نظر آن‌ها قرآن وحی یا معجزه نیست؛ بلکه ساخت بشر است و حضرت محمد (ص) آن را تألیف کرده و پنداشته که آن وحی و از سوی خداوند است؛ بدین سبب، فراوان کوشیده‌اند که برای قرآن مصادر غیر الهی اثبات کنند.

ویلیام مونتگمری وات^۲ از جمله مستشرقانی است که به انکار وحی الهی می‌پردازد و مصدر وحی و الهام دینی را چه در اسلام و چه در یهودیت و نصرانیت، «تخیل خلاق» می‌داند. او معتقد است، انبیا و مصلحان دینی همگی قوه‌ای به نام «تخیل خلاق» دارند و پیامبر اسلام (ص) نیز همچون دیگر انسان‌های برگزیده از این قوه برخوردار بوده که همین، مصدر پیدایش قرآن شده است. البته وات این نکته را هم اضافه می‌کند که نیروی تخیل خلاق پیامبر(ص) آفاق بلندی را فتح کرد و افکاری مرتبط با فضایی اصلی وجود انسانی را در برداشت به گونه‌ای که دین او پس از گذشت قرن‌ها از جذابیت بیشتری برخوردار است و افضل از ادیان سابق است. (وات، ۱۳۴۴: ۲۹۷)

۱. لازم به ذکر است، همه مستشرقان نسبت به وحی الهی چنین تفکری نداشته‌اند بلکه برخی چون ایزوتسو، کربن و لایتنر به دور از هرگونه تعصب و غرض‌ورزی اظهار داشته‌اند که بی‌گمان آنچه حضرت محمد (ص) بیان کرده وحی الهی است و هرگز ایشان چیزی از ادیان دیگر اقتباس نکرده است. (دلیل اصلی آنان عدم توانایی پیامبر(ص) بر خواندن و نوشتن است).

۲. William Montgomery watt (۱۹۰۹-زنده). او که از خاورشناسان معاصر شمرده می‌شود، اسکاتلندی است. وی در سال ۱۹۴۷ به سمت «رئیس بخش مطالعات عربی و اسلامی» در دانشگاه ادنبرگ برگزیده شد. از جمله آثار مهم وی، کتاب‌های «محمد در مکه»، «محمد در مدینه» و «محمد، پیامبر و سیاستمدار» است. (حسینی طباطبایی، پیشین: ۱۴۸)

آرتور جفری^۱ نیز گرچه به طور صریح از غیر وحیانی بودن قرآن سخن نمی‌گوید، اما هنگام بررسی دخیل بودن برخی واژه‌ها جمالتی بیان می‌کند که حاکی از اعتقاد او به الهی نبودن مصدر قرآن است؛ مثلاً ذیل واژه «جهنم» می‌گوید:

«بسیاری از مراجع قدیم آن را گرفته شده از فارسی شمرده‌اند. این واژه ظاهراً در شعر کهن عربی نیامده است. شاید حضرت محمد (ص) آن را شخصاً از راه تماس مستقیم یا غیر مستقیم با حبشیان گرفته است.» (جفری، ۱۳۸۶: ۱۷۴)

۳-۲- تأثیرپذیری قرآن از کتب ادیان سابق

مبنای فکری دیگری که بر موضع‌گیری عده‌ای از مستشرقان در برابر قرآن سایه افکنده است، اخذ تعالیم و معارف الهی از کتب ادیان پیشین است. نخستین بار آبراهام گایگر^۲ در سال ۱۸۶۳ میلادی در کتاب «محمد از متون یهودی چه چیزی را برگرفته است»، منبع قرآن را در توحید، شریعت و روش بیان مطالب، یهودی معرفی کرد. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۹: ۱۷۹) در ادامه کتاب‌هایی همچون «مصادر الاسلام» اثر «کلیر تسدال»^۳ و «ارتباط قرآن با یهودیت و مسیحیت» اثر «ویلهم رودلف»^۴ در پرتوی وجود چنین تفکری به وجود آمد.

البته مستشرقان دیگری نظیر «لامنس»^۵، «گلدزیهر» و «نولدکه» نیز در خلال مباحث خود به مقتبس بودن قرآن از آیین یهودیت و مسیحیت اشاره کرده‌اند. (همان، ۱۳۸) باید دانست

۱. Arthur Jeffery. از عربی‌دانان و سامی‌شناسان غربی است که سال‌ها در مدرسه مطالعات شرقی به عنوان استاد زبان‌های سامی به تدریس و تحقیق اشتغال داشته است. وی گذشته از این کتاب، آثار متعدد دیگر درباره قرآن و دین اسلام دارد و هموست که متن عربی کتاب المصاحف ابن ابی داوود را یافت و تصحیح نمود و برای اولین بار به چاپ رسانید. (جفری، آرتور، ۱۳۸۶: ۵)

۲. Abraham Geiger (۱۸۵۶-۱۹۴۳). خاورشناسی آلمانی و کارشناس ایران‌شناسی و هند‌شناسی است. مهم‌ترین کتاب وی «تمدن شرق ایران در عصر باستان» است که آن را در سال ۱۸۸۲ منتشر کرد. مدتی نیز به بررسی برخی لهجه‌های زبان فارسی، به ویژه بلوچی و افغانی پرداخت و در این باره مقالاتی را در فاصله سال‌های ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۴ به نگارش درآورد. (بدوی، ۱۳۷۷: ۵۰۸)

۳. Clair Tisdall (۱۸۵۹-۱۹۲۸). تسدال به چند زبان شرقی از جمله فارسی و عربی آشنایی داشت. وی به پژوهش‌هایی در زمینه اسلام و قرآن و برخی زبان‌های شرقی پرداخت. از جمله مهم‌ترین آثار او می‌توان به «منابع اصلی قرآن»، «شیعه، ضمیمه قرآن»، «نگاهی نو به متن قرآن» اشاره کرد.

۴. Rudolf. در هیچ یک از منابعی که به شرح حال خاورشناسان پرداخته‌اند، اطلاعاتی درباره این فرد یافت نشد.

۵. Hanri Lammens (۱۸۶۲-۱۹۳۷). خاورشناس بلژیکی که در سال ۱۸۶۲ در شهر گاند (بلژیک) زاده شد. او به تعصب و تندروی در آرا و ضدیت با اسلام شهرت دارد. لامنس ۷۵ سال زندگی کرد و در آوریل سال ۱۹۳۷ در بیروت رخت از جهان برست. (حسینی طباطبایی، همان، ۱۶۹)

که آن‌ها برای اثبات این مدعی خویش به دلایل و شواهد متعددی استناد کرده‌اند که می‌توان آن‌ها را در سه دسته تشابه در قصص، آموزه‌های اعتقادی و احکام و تشریحات خلاصه کرد. در ادامه توضیحاتی مختصر پیرامون هر یک ارائه خواهد شد.

۳-۱- تشابه در قصص

اکثر مستشرقان براین باورند که قصص و داستان‌هایی که در قرآن بیان شده است، عیناً همان چیزی است که در کتب یهود و اناجیل و حتی در تعالیم زرتشت و برهمنیان آمده است و گاه تا حدی در این ادعا پیش رفته‌اند که گفته‌اند، قرآن صورتی از تلمود است که از طریق علمای یهود و دیگر اهل کتاب که ارتباط نزدیکی با جزیره العرب داشتند، به دست پیامبر اسلام رسیده است. (معرفت، ۱۴۲۳ق: ۱۰)

ویل دورانت^۱ در کتاب «تاریخ تمدن» خود در این باره چنین می‌گوید:
«بسیاری از اساطیر قرآن را می‌توان در هگادا (قسمت‌های ادبی تلمود) ردیابی کرد».
(دورانت، ۱۳۶۶: ۲۳۸/۴)

کارادی و و^۲ که یکی از نویسندگان دائرة المعارف اسلامی است، ذیل ماده «داوود» در تلاش است تا اثبات نماید، پیامبر(ص) قصه داوود نبی(ع) را از تورات اقتباس کرده است. از این رو چنین می‌گوید: «نام او (داوود) در تورات آمده است و در قرآن هم تعدادی از آیات به این قصه اشاره می‌کند، اما این قصه را نیز چون دیگر قصص انبیا تحریف کرده است...» (مقدادی، ۱۴۱۶ق: ۲۶۶)

از قول برخی مستشرقان نظیر مونتگمری وات و رژی بلاشر^۳ این گونه نقل شده است که

۱. William James Durant (۱۸۸۵-۱۹۸۱). فلسفه‌دان، تاریخ نگار و نویسنده‌ای آمریکایی است. مهم‌ترین اثر وی «تاریخ تمدن»، مجموعه کتابی ۱۱ جلدی است که با همکاری همسرش، آریل دورانت نوشته است.

۲. Carra de Vaux (۱۸۶۹-۱۹۴۰). خاورشناس معروف فرانسوی و صاحب آثاری چون «متفکرین اسلام» در یک جلد، «تصاویر نژاد سامی» و «مختصر عجایب و غرایب» است. (سحاب، ابوالقاسم، پیشین: ۹۱)

۳. او معتقد است، اصل، آن چیزی است که در تورات آمده و در آن هیچ گونه تحریفی وجود ندارد اما پیامبر اسلام(ص) برای آنکه بعضی مطالب هماهنگ با اغراض او باشد، آن‌ها را تحریف کرده و بر آن‌ها جامه جدید پوشانده است. (مقدادی، ۱۴۱۶ه:ق: ۲۷۸).

۴. Regis Blachere (۱۹۰۰-۱۹۷۲). خاورشناس برجسته فرانسوی است که در کار خود بسیار عمیق بوده؛ به طوری که پژوهش‌های او همواره مورد استفاده سایر مستشرقان قرار گرفته است. وی دارای تحصیلات عالی عربی بود و بخش عمده‌ای از آن را در مراکش و الجزائر گذرانید. از وی کتاب‌ها و مقالات گوناگونی درباره ادب عربی و آیین اسلام به جای مانده که برخی از آنان بدین قرارند: «تاریخ ادبیات عرب»، «مسئله محمد»، «در آستانه قرآن» و... (حسینی طباطبایی، همان، ۱۰۸-۱۱۱)

آن‌ها بر این اعتقادند که تشابه موجود میان قصص قرآنی و قصص یهودی-مسیحی، نظریه بشری بودن قرآن و تأثر آن از عوامل خارجی را تقویت می‌کند؛ به ویژه در سوره‌های مکی که تأثر از معارف مسیحیت کاملاً روشن است. (سالم الحاج، ۲۰۰۲م: ۲۶۹)

۲-۳- تشابه در آموزه‌های اعتقادی

وجود تشابهاتی میان اسلام و دو دین یهودیت و نصرانیت در آموزه‌های اعتقادی همچون دعوت به توحید و بعضی از عبادات، موجب گشته تا مستشرقان این ادیان را به عنوان مصدر اصلی کتاب آسمانی مسلمانان تلقی کرده و به دنبال آن پیوسته شبهاتی را بر قرآن وارد سازند. (رضوان، ۱۴۱۳: ۱۰)

یکی از این مستشرقان کلیر تسدال است که در کتاب «مصادر الإسلام» خویش تلاش نموده است تا نشان دهد که معارف قرآن اقتباس از یهود و نصارا و صابئین است. او وجود تشابه میان این مکتب‌ها در اعتقاد به الوهیت را دلیل اعتقاد به چنین نظریه‌ای می‌داند. (همان، ۱۲۶)

از دیگر نقاط متشابه میان ادیان آسمانی می‌توان به اعتقاد به وجود نعمت‌های اخروی، دوزخ، صراط، آغاز با بسمله و همچنین مسئله شهادت هر پیامبری به پیامبر بعد از خودش، اشاره کرد. (معرفت، همان)

ویل دورانت نیز که تحت تأثیر تفکر استفاده قرآن از منابع پیشین، به ویژه یهودیت^۱ است، شریعت اسلامی را بسیار شبیه به شریعت یهودی می‌داند. او معتقد است، قرآن در زمینه مفاهیمی چون وحدت(توحید)، نبوت، ایمان، توبه، روز حساب و بهشت و دوزخ از تعلیمات موسی(ع) متأثر است. او همچنین می‌افزاید: ««الله» خدای اسلام همان «یهوه» آیین یهود است که هر دو خدایانی پرمهرند اما در عین حال قهار و منتقم هستند و از شورها و رغبت‌های انسانی نیز برخوردارند و هیچ خدایی را جز خود به حساب نمی‌آورند. مراسم دینی آیین یهود به نام «شمایسرائل» (=هان گوش کن اسرائیل) که تأکیدی است بر یکتایی خدا، در دین اسلام به صورت «لا اله الا الله» در آمده است و بخش مهمی از مبانی اعتقادی مسلمین به شمار می‌رود. عبارت «بسم الله الرحمن الرحيم» که همواره در اسلام تکرار می‌شود، انعکاسی از یکی از عبارات مکرر تلمود است.^۲ همچنین صفت «رحمان» که

۱. او معتقد است، پیامبر(ص) به مسیحیت کمتر از دین یهود وامدار است؛ زیرا او مسیحیت را خوب نمی‌شناخت و اطلاعات خود را در این زمینه از نسطوریان ایرانی به دست آورده بود.

۲. نولدکه نیز معتقد است: «عبارت آغاز هر سوره غیر از سوره برائت (توبه)، برگرفته از زبان رایج کتاب مقدس است. (رضایی اصفهانی، پیشین: ۱۸۳).

اختصاص به «الله» دارد، یادآور صفت «رحمانا» است که در مورد «یهوه» به کار می‌رود. این نکته نیز درخور تأکید است که صفات و اصطلاحاتی مانند «قدوس» و «رحمه الله علیه» که در تلمود آمده‌اند، همواره مورد استفاده مسلمانان قرار گرفته و در مورد «الله» و محمد [ص] به کار رفته‌اند. در هر حال، نوعی همانندی بین قرآن و تورات وجود دارد و همین امر افرادی را برآن داشته است که تصور کنند، محمد [ص] منابع دین یهود را می‌شناخته است.» (دورانت، همان، ۲۳۷-۲۳۸)

۳-۳- تشابه در احکام

مستشرقانی چون شاخت^۱ و گلدزیهر به وجود تشابهی وافر میان فقه اسلامی و قانون رومی و همچنین تأثیرپذیری قرآن از تلمود یهودی در تشریحات اشاره می‌کنند.^۲ گلدزیهر در این بحث تا بدانجا پیش رفته که کلمه «رأی» را در فقه اسلامی ترجمه‌ای از یک اصطلاح لاتینی می‌داند و حتی بعدها گفته که کلمه «مصلحت» یا «استصلاح» برگرفته از کلمه «منفعت عمومی» در زبان رومی است.^۳ (سالم الحاج، همان، ۴۴۵/۲) به طور کلی او دستورات مذهبی را یا گلچین‌هایی از یهود و نصاری می‌داند یا آموخته‌هایی از سفرهای بازرگانی (گلدزیهر، ۱۳۸۳: ۱۵)؛ به عنوان مثال، در مورد نماز می‌گوید: «نمازی که مرکب از قیام، قرائت، رکوع و سجود، همراه با وضو است، با مسیحیت شرقی مرتبط است.» (رضایی اصفهانی، همان) البته مستشرقان دیگر نیز با او در مسئله تأثیرپذیری فقه اسلامی از منابع بیگانه هم عقیده هستند، منتها قانون رومی را به عنوان این مرجع نمی‌شناسند، بلکه از نظر آن‌ها کتب دینی پیشینیان نظیر تلمود منشأ شکل‌گیری فقه اسلامی است. به خصوص آن که مدینه به عنوان مهد قانون اسلامی همواره از یهودیانی پر بوده است که ساکن آن منطقه بوده‌اند. (سالم الحاج، همان)

۱. Joseph Schacht (۱۹۰۲-۱۹۶۹). وی که از مشاهیر خاورشناس آلمان به شمار می‌آید، در سال ۱۹۰۲ میلادی چشم به جهان گشود. از جمله کتاب‌های او می‌توان به «مبانی فقه اسلامی» و «تاریخ حقوق اسلامی» اشاره کرد.

ژرف شاخت در سال ۱۹۶۹ میلادی به سن ۶۷ سالگی چشم از جهان فرو بست. (حسینی طباطبایی، همان، ۱۸۲).

۲. شاخت مدعی است که حضرت محمد(ص) بسیاری از احکام را از یهودیان مدینه اقتباس کرده است. همچنین او اصول فقه و تشریحات اسلامی را برگرفته از قانون رومی، قانون بیزانسی، قانون ساسانی، قوانین کنیسه‌های شرقی، تعالیم تلمود و اقوال اخبار می‌داند؛ به عبارت دیگر او همه این قوانین و تعالیم و قواعد را تشکیل دهند؛ قانون دینی اسلام می‌داند.

۳. ر.ک: خلیلی، پرتو اسلام، ۱۳۳۷: ۲۹۰. در این کتاب از قول گلدزیهر و سانتالانا بیان شده که لفظ «فقه» و «فقیه» و حتی قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» عیناً از قواعد فقهی روم نقل شده است.

۴- بازتاب مبانی فکری مستشرقان بر آرای آنان پیرامون واژگان دخیل

حال که فضای فکری حاکم بر تفکر مستشرقان به خوبی روشن شد، می‌توان به سادگی فهمید که چرا مسئله وجود واژگان غیرعربی در قرآن نظر برخی مستشرقان را به خود جلب کرده‌است؛ به گونه‌ای که گاه نظریاتی درباره ریشه پاره‌ای لغات و منشأ اشتقاق آن‌ها ابراز داشته و گاه همچون آرتور جفری به نوشتن کتابی مستقل در این زمینه مبادرت ورزیده‌اند. از آنجا که غنی‌ترین اثر در این زمینه کتاب «واژگان دخیل در قرآن» آرتور جفری است، گفت و گو درباره آرای مستشرقان را با بررسی نظر او آغاز می‌کنیم.

وی در کتاب خود ۳۱۹ واژه از قرآن را (۴۴ مورد از آن، اسامی خاص و ۲۷۵ مورد دیگر غیر از اسامی خاص است) به عنوان دخیل یا بیگانه معرفی می‌کند و به ارزیابی دقیق و زبان شناسانه آن‌ها می‌پردازد.

از نظر جفری، کامل‌ترین رده‌بندی در باب واژگان دخیل در کتاب «المتوکلی» سیوطی آمده است؛ به همین دلیل او در کتابش این رده‌بندی را ارائه داده‌است و می‌گوید قرآن واژگان قرضی خود را از زبان‌های حبشی، فارسی، رومی، هندی، سریانی، عبرانی، نبطی، ترکی، قبطی، زنگیان و بربرها اقتباس کرده‌است. (جفری، همان، ۶۷)

همچنین برخی از نویسندگان دائرة المعارف الإسلامیة در ذیل بعضی مدخل‌های ویژه قرآنی تلاش کرده‌اند تا به منظور مشوه ساختن چهره قرآن ثابت نمایند که واژه‌های قرآن عمدتاً اقتباس از تورات، انجیل و دیگر منابع اهل کتاب است؛ برای نمونه، می‌توان به دو مورد از تلاش‌های زیرکانه آن‌ها اشاره کرد:

۱- کارادی وو در خلال توضیح کلمه «جهنم»، الهی بودن قرآن و رسالت حضرت محمد(ص) را مورد طعن قرار داده و چنین می‌گوید: «جهنم کلمه‌ای مشتق از لفظ عبری «جیحنون» یا «وادی هنوم» است ... از این کلمه در قرآن بسیار یاد شده است و این یا به خاطر آن است که محمد [ص] خود این لفظ را ساخته است یا از آن رو است که او معتقد بوده‌است، تکرار لفظ جهنم، موجب تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطبین خواهد شد.» (مقدادی، همان، ۲۶۱)

۲- گاستر به هنگام بحث از ماده «سامرة» چنین می‌گوید: «اولین عبارت قرآن «بسم الله» است که دارای شأن خاصی است؛ به گونه‌ای که مسلمانان در هر امری از امور دینی‌شان آن را به کار می‌برند. این عبارت که در حقیقت خواندن خداوند به صفت «قدرت و توانایی» اوست، جزئی از مذهب یهودی و سامری است و این شناخت برای پیامبر اسلام [ص] میسر نشده است،

مگر از طریق یهود و نصاری به طور عموم و سامری‌ها به طور خصوص. سپس وی این عبارت را به این صورت که می‌شناسیم به کار برد و اولین آیه از آیات قرآن را با آن آغاز کرد.^۱ (همان) شماری از مستشرقان همچون برگشتراسر^۲، بلاشر و کرنکو^۳ در صدد اثبات این ادعا هستند که زبان‌های آرامی، حبشی و فارسی که متعلق به اقوام متمدن همجوار با قوم عرب هستند، در طی قرون متمادی، آثار غیر قابل انکاری را در زبان عربی به جای گذاشته‌اند؛ به گونه‌ای که طبق ادعای بلاشر تعدادی از کلمات دینی آرامی و سریانی و عبری به علت همجواری عرب با یهود و دیگر ملل متمدن، مورد استعمال اعراب قرار گرفته است.^۴ از جمله این الفاظ می‌توان به واژه‌های «قرأ»، «کتب»، «کتاب»، «تفسیر»، «تلمیذ»، «فرقان»، «قیوم» و «زدیق» اشاره کرد.

همچنین آندرو ریپین^۵ در مقاله معروف خود به نام «واژگان بیگانه»^۶ واژگان اقتصادی و تجاری‌ای را نام می‌برد که مفسران اسلامی آن‌ها را به زبان یونانی نسبت داده‌اند. وی برای نمونه به واژه‌هایی چون «قسطاس»، «قنطار» و ... اشاره می‌کند.

یکی دیگر از محققان غربی که در باب تأثیر زبان‌های خارجی، به‌ویژه سریانی بر زبان و واژگان قرآن سخن گفته، لوگزنبرگ است. او بر این اعتقاد است که تا پیش از اسلام، زبان سریانی وسیله تبادل جمعی و اشاعه فرهنگی آرامیان، اعراب و تا حدی ایرانیان بوده، اما با آغاز اسلام و غلبه زبان عربی، زبان سریانی در قرن هفتم و هشتم میلادی جای خود را به زبان عربی داده است. در حقیقت او در اثر داشتن چنین پنداری می‌کوشد تا نشان دهد که زبان عربی

۱. Bergstraesser. خاورشناس آلمانی است که در حوزه مطالعات اسلامی و زبان‌های سامی به ویژه زبان عربی فعالیت داشته است. وی با ارائه پایان نامه‌ای با عنوان «حروف نفی در قرآن» به اخذ درجه دکتری نایل آمد و سال‌ها در

دانشگاه‌های آلمان به تدریس زبان‌های سامی و علوم اسلامی پرداخت. (گروه مؤلفان و مترجمان، پیشین ۲۵۲)

۲. Krenkow. خاورشناس آلمانی، اما ساکن انگلستان است. از جمله فعالیت‌های علمی او می‌توان به نشر قصیده «کعب بن زهیر» درباره پیامبر(ص) و نشر دیوان «مزاحم عقیلی» با ترجمه انگلیسی اشاره کرد. وی همچنین با بنیاد دائرة المعارف عثمانی واقع در حیدرآباد هند در تماس بود و در این مجموعه آثاری را به انتشار درآورد که فاقد هرگونه تحقیق نقادانه بود. (بدوی، همان، ۴۷۶)

۳. بلاشر در کتاب «در آستانه قرآن» ضمن اذعان به وجود کلمات بیگانه در قرآن، زبان قرآن را عربی محض دانسته و چنین می‌گوید: «کتاب مسلمانان محتوی تعداد زیادی از کلمات متخذه از حبشی، آرامی و بدون شک به وسیله این زبان از زبان یونانی و ایرانی است. البته جای بحث نیست که تقریباً همه لغات قرآنی عربی محض است و این موضوع خود مسئله مهمی را به وجود می‌آورد». (بلاشر، رژی، ۱۳۷۴: ۱۷۸)

۴. Andrew Rippin (متولد ۱۹۵۰، انگلستان). اسناد مطالعات قرآنی در دانشگاه ویکتوریا (کانادا) و از جمله مشاوران و مؤلفان اصلی دائرة المعارف قرآن (ویراسته جین مک اولیف، لایدن، انتشارات بریل) است.

5. Foreign Vocabularies.

مکتوب به دست کسانی پدید آمده است که متأثر از زبان سریانی و درون مایه مسیحی آن بوده‌اند. بنابراین کاملاً طبیعی است که او با وجود اذعان به عربی‌بودن قرآن، باز در فصل دوازدهم کتاب خود به نام «قرائت آرامی - سریانی از قرآن» ادعا نماید که فقراتی کلیدی در قرآن یافت می‌شود که صریحاً حاوی تعبیری قرضی از سریانی به عربی است.

البته باید توجه داشت که ادعای لوگزنبرگ در این مسئله کمی بیشتر از اثبات اصل وجود واژگان دخیل در قرآن است؛ زیرا وی علاوه بر به‌کارگیری الفاظ بیگانه، از تأثیر اسالیب و ساختارهای غیرعربی بر قرآن نیز سخن گفته و در یک نظریه افراطی ادعا می‌نماید که بیش از یک چهارم قرآن از نظر اشتقاق، لغت و نحو به زبان سریانی (و طبعاً با بار معنایی مسیحی) است. (دوبلوا، ۱۳۸۲: ۵۵)

بنا بر این، در میان آثار و پژوهش‌های مستشرقان، تلاش برای اثبات ریشه غیر عربی برای واژگان قرآن فراوان به چشم می‌خورد.

۵- نقد و بررسی دیدگاه مستشرقان

از مجموع مطالبی که بیان شد، روشن گردید، آنچه که مستشرقان در باب واژگان دخیل ابراز داشته‌اند، احیاناً در مواردی بازتابی است از پیش‌انگاره‌های اعتقادی آنان نسبت به مسئله وحیانی بودن قرآن و اقتباس آن از ادیان سابق؛ به همین دلیل برای نقد و بررسی آرای مستشرقان، ناگزیر باید مبنای فکری و اعتقادی مسلمانان هم در این مواضع تبیین گردد. اما قبل از آن لازم است، دو مطلب توضیح داده شود: یکی، فرایند وام‌گیری در زبان‌ها (به طور عام) و دیگری، پدیده وام‌گیری زبانی در زبان عربی (به طور خاص).

الف) فرایند وام‌گیری در زبان‌ها

به طور کلی، «وام‌گیری زبانی»^۱ چنین تعریف می‌شود: «روندی که طی آن یک زبان یا گویش برخی از عناصر زبانی را از زبان یا گویشی دیگر می‌گیرد و در خود جای می‌دهد.» (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۲۴۷)

از نظر بسیاری از زبان‌شناسان، واژه‌ها می‌توانند به طور کاملاً آزادانه از زبانی به زبان دیگر وارد شوند. بنابراین، پدیده وام‌گیری زبانی امری کاملاً طبیعی و متداول است و حتی می‌توان گفت قدمتش به قدمت پیدایش خود زبان‌هاست.

امروزه زبان‌شناسان طی بررسی‌هایی که از طریق دانش‌هایی چون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی زبان، نسبت به مسئله چگونگی برخورد زبان‌ها و اصول تداخل‌های واژگانی و معنایی آن‌ها در یکدیگر،

۱. Lexical borrowing. «قرض‌گیری زبانی»، اصطلاح دیگری است که مترادف این معناست و گاه در کتب زبان‌شناسی از آن استفاده می‌شود.

انجام داده‌اند به این نکته دست یافته‌اند که از نظر اصولی، وارد شدن واژه‌ها و عناصر یک زبان در زبان دیگر نتیجه برخورد آن‌ها با یکدیگر است و برخورد زبان‌ها جزئی از برخورد فرهنگ هاست؛ یعنی هر جا دادوستد فرهنگی در کار باشد، دادوگرفت زبانی و واژگانی نیز در کار است. (جفری، همان، ۶)

به عبارت دیگر، می‌توان گفت که از نگاه جامعه‌شناسان فرایند «انتشار فرهنگی»^۱ واقعیتی غیرقابل انکار در میان همه جوامع و انسان‌هاست. آن‌ها معتقدند، مردم هر حوزه زبانی از همسایگان خود چیزهای فراوانی یاد می‌گیرند. اشیا خواه طبیعی، خواه مصنوعی به جامعه‌ای دیگر منتقل می‌شوند؛ در نتیجه همراه با انتقال اشیا و امور از قومی به قوم دیگر، صورت‌های زبانی هم که برای نامیدن همین‌ها به کار می‌روند، از زبانی به زبان دیگر رخنه می‌کنند. (بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۵۲۵)

با امعان نظر به آنچه گفته شد، به دو نتیجه می‌توان دست یافت:

نخست آن که وجود لغات بیگانه در زبان اقوام متمدن به علت ارتباطات فرهنگی فراوان آنان است؛ زیرا همان‌طور که می‌دانیم، یکی از ویژگی‌های تمدن آن است که از ارتباط و برخورد ملت‌ها با یکدیگر توسعه و ترقی می‌یابد. از طرفی، هر زبانی، هرچند غنی‌ترین زبان‌ها باشد، در هنگام تماس اهل آن زبان با یک جامعه زبانی دیگر و آشنایی با مفاهیم و عناصر خاص آن جامعه، برای القای منظور و تفهیم سخن ناگزیر باید از واژه‌های مخصوص آنان استفاده کند. این مدعا دست‌کم در مورد اعلام و اصطلاحات خاص، غیر قابل انکار است. لازم به ذکر است، به هر میزان که این ارتباط‌ها بیشتر باشد، کاربرد کلمات ویژه زبان‌های دیگر در فرهنگ گفتاری و نوشتاری آنان، فراوان‌تر و واژه‌های دخیل افزون‌تر خواهد شد.

براین اساس می‌توان گفت: هیچ زبانی در دنیا وجود ندارد که از واژگان اقوام هم‌جوار یا ملت‌هایی که با اهل آن زبان ارتباط فرهنگی، داد و ستد بازرگانی و یا ارتباطات اجتماعی دارند، متأثر نباشد و واژه‌های دخیل در آن یافت نگردد. (ناتل خانلری، ۱۳۶۶: ۱۱۱)

دوم آنکه، هر آنچه موجب نزدیکی و تماس فرهنگ‌ها با یکدیگر می‌شود، می‌تواند به عنوان عاملی بر راه‌یابی واژگان بیگانه در دیگر زبان‌ها هم در نظر گرفته شود. برخی از این علل عبارت‌اند از:

۱. سلطه سیاسی؛ ۲. داد و ستد بازرگانی؛ ۳. مهاجرت؛ ۴. جهانگردی و تفرج.

اما نکته مهم اینجاست که زبان‌هایی که ریشه در فرهنگ‌های بومی دارند و ادبیاتی غنی از آن‌ها به وجود آمده است، از این وام‌گیری‌ها و داد و ستدهای زبانی آسیب و صدمه‌ای نمی‌بینند بلکه در نتیجه این وام‌گیری‌ها غنی‌تر و پربارتر و برای بیان مفاهیم و مقاصد تواناتر می‌گردند. همچنان که

1. diffusion cultural .

زبان فارسی با وجود هزاران هزار واژه عربی، ترکی و مغولی و در سال‌های اخیر واژه‌های فرنگی که بدان وارد شده است، نه تنها چیزی از زیبایی و کمال و کارایی خویش را از دست نداده، بلکه برای بیان مفاهیم و معانی عالی علمی و فلسفی پرورده‌تر شده است. (همان، ۱۱۴)

۲-۵- وام‌گیری زبانی در زبان عربی

آنچه درباره وام‌گیری زبان‌ها از یکدیگر گفتیم، درباره زبان عربی نیز صادق است؛ زیرا بسیاری از مؤلفه‌هایی که موجب ورود واژگان بیگانه به زبانی دیگر می‌شوند، در عربستان و در میان قوم عرب هم وجود داشت؛ به عنوان مثال، تجارت و دادوستد بازرگانی در جامعه عرب آن زمان بسیار رواج داشت و همان‌طور که قبلاً بیان شد، وجود روابط تجاری - بازرگانی میان ملت‌ها یکی از عوامل برخورد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها با یکدیگر و در نتیجه راه‌یابی واژگان دخیل به دیگر زبان‌هاست. توضیح آنکه اعراب قبل از اسلام چون برای تجارت و داد و ستد به ممالک همجوار خود مانند ایران و روم و مصر و حبشه و غیره می‌رفتند بر اثر مراد و رفت و آمد، لغات و واژه‌های آن زبان‌ها را به ارمغان با خود می‌آوردند و با دخل و تصرفاتی آن‌ها را وارد زبان عرب می‌کردند؛ به گونه‌ای که رفته رفته آن واژه‌ها جزء لاینفک زبان عرب شد و هنگام نزول قرآن این واژه‌ها عربی شده بود.^۱ (سیوطی، همان) بنابراین، نظر به اینکه ارتباطات تجاری، فرهنگی و اجتماعی قوم عرب با قبایل سامی ساکن منطقه حجاز و دیگر اقوام و نژادها با زبان و فرهنگ‌های متفاوت (حتی پیش از نزول قرآن)، بسیار زیاد بوده‌است، پس جای تعجب نیست، اگر اندکی پیش از ظهور اسلام، واژگانی از زبان‌های کهن و سامی و ایرانی و یونانی و غیره، به صورت واژه‌های مستحدث وارد زبان عربی شده و به عنوان بخشی از زبان ادب و شعر و فرهنگ اعراب گشته و حتی در قرآن هم وارد شده باشد. (جفری، همان، ۱۴)

خلاصه سخن آنکه وام‌گیری قرآن از زبان‌های دیگر، نه به این معناست که خود چیزی برای گفتن نداشته و نه به معنای التقاط و آمیختگی زبانی است؛ بلکه به معنای این است که قرآن بهترین واژگان هر زبان را که مناسب برای القای مفاهیم ربّانی خود دیده، چونان ظرف و پیمانه‌ای برای ریختن مضمون معنوی کلمه به کار گرفته است. به عنوان تأیید این مطلب می‌توان به سخنی اشاره کرد که سیوطی در کتاب «الاتقان» خود آن را این‌گونه نقل کرده است:

«اگر همه فصیحی عالم جمع شوند و بخواهند که لفظ (عربی) دیگری را جانشین لفظ «استبرق» نمایند، هرگز نخواهند توانست؛ زیرا در زبان عربی لفظ واحدی که بتواند جانشین آن شود، وجود ندارد. از این رو شخص عرب یک لفظ نمی‌یابد که بر این معنا دلالت نماید، چون

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: آرتور، جفری، پیشین: ۱۲.

جامهٔ حریر را عرب‌ها از ایرانیان شناختند و پیش از آن با ابریشم آشنا نبودند و در لغت عربی برای دیبای ضخیم اسمی وضع نکرده بودند، بلکه آنچه را از عجم شنیده بودند، تعریب کردند و با همان از وضع بی نیاز شدند؛ چون وجود آن در بین عرب‌ها کم و تلفظشان به آن نادر است اما اگر از آن با دو لفظ یا بیشتر تعبیر می‌کردند، به بلاغت صدمه می‌زدند؛ زیرا یادکردن دو لفظ برای معنایی که می‌توان با یک لفظ از آن یاد کرد، تطویل است و با این بیان معلوم شد که هر فصیحی باید لفظ «استبرق» را در جای خودش به کار برد و چیزی را نمی‌باید که جایگزین آن گردد و کدام فصاحت بالاتر از این که غیر او مثل این لفظ را نیابد». (سیوطی، همان، ۴۷۴)

۶- بررسی مبانی نظری مستشرقان

از آنجاکه بعضی از مستشرقانی که به موضوع وجود واژگان دخیل در قرآن پرداخته‌اند، صرفاً زبان‌شناسانه عمل نکرده‌اند بلکه پیش‌فرض‌های کلامی و اعتقادی آن‌ها بر آرایش تأثیر فراوانی داشته است. از این رو نقد آرای آنان نیز منوط به آن است که مبانی و اندیشه‌های نادرست ایشان از منظر آیات قرآن که اصلی‌ترین منبع وحی است، بررسی شود.

۱-۶- غیر امّی بودن پیامبر(ص)

قرآن کریم به صراحت بیان می‌کند که پیامبر(ص) پیش از بعثت خواندن و نوشتن نمی‌دانسته است؛ «وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ لَمُبْطَلُونَ» (عنکبوت: ۲۹/۴۸) «تو پیش از این [قرآن] هیچ نوشته‌ای را نمی‌خواندی و آن را با دست خود نمی‌نوشتی و گرنه باطل‌گرایان یاوه‌گو [در وحی بودن و حقانیت آن] شک می‌کردند»^۱

علاوه بر آیات قرآن، دلایل تاریخی نیز این موضوع را تأیید می‌کند؛ از جمله در بعضی از کتب تاریخی آمده‌است که گروهی در وفد تقیف بر پیامبر(ص) وارد شدند، تا اسلام بیاورند اما با ایشان نوشته‌ای بود که چند شرط از جمله حلال بودن ربا و زنا در آن گنجانده شده بود. پیامبر(ص) به شخصی دستور داد که نوشته را بخواند. هنگامی که به واژه «ربا» رسید، پیامبر(ص) به او فرمود: دست مرا بر آن بگذار. پس دستش را بر آن نهاد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذُرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» (بقره: ۲۷۸/۲) سپس دستور داد که آن را محو نمایند. به واژه «زنا» هم که رسیدند به همین ترتیب پیامبر(ص) از قاری خواست که دستش را بر آن کلمه بگذارد و بعد از تلاوت «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ» از او خواستند که این کلمه را هم محو کند. (الایباری، ۱۴۰۵هـ.ق: ۳۲۳/۱)

۱. آیات دیگری نیز وجود دارند که می‌توان از آن‌ها نیز امی بودن پیامبر(ص) را استفاده نمود از جمله:

سورهٔ جمعه (۶۲)، آیه ۲؛ سورهٔ اعراف (۷)، آیات ۱۵۷-۱۵۸.

این داستان به روشنی بیانگر آن است که پیامبر(ص) خواندن نمی‌دانسته است. از سوی دیگر قرآن در آیات بسیاری به وحی تعلیم بر پیامبر(ص) اشاره می‌کند؛ البته گاه با صراحت از وحیانی بودن تعلیم سخن می‌گوید^۱ و گاه از طریق نوعی استدلال ضمنی (به‌صورت برهان خلف) این حقیقت را اثبات می‌نماید.^۲

همچنین این مطلب که آن حضرت کاتبانی را جهت نوشتن وحی انتخاب نموده بودند و هر زمان که آیه‌ای نازل می‌شد، از آن‌ها می‌خواستند تا آن را ضبط نمایند و این که حتی بعضی از این افراد را برای نوشتن نامه‌های خود انتخاب نموده بودند، همگی حاکی از آن است که ایشان خود قادر بر نوشتن نبوده است.

۲-۶- غیر وحیانی بودن قرآن

همانگونه که قبلاً بیان شد، برخی از مستشرقان، قرآن را کلامی غیروحیانی می‌پندارند که از ذات و درون پیامبر(ص) جوشیده است. در حقیقت آن‌ها بر این باورند که وحی پیامبر(ص) ناشی از ذات انسانی ایشان است که در اثر فعل و انفعالات اجتماعی و فرهنگی و استعدادهای درونی آن حضرت حاصل گردیده است و سپس ایشان آن را در قالب کتابی بر مردم عرضه کرده‌اند.

اساسی‌ترین اشکالی که بر این نظریه مستشرقان وجود دارد، این است که آنان هنگام تعیین منشأ قرآن مستندی علمی یا تاریخی که بتواند مدعایشان را اثبات کند، ارائه نکرده‌اند. به جرأت می‌توان گفت که ادله آن‌ها چیزی جز خیال‌پردازی و توجیه آنچه خود اعتقاد دارند، نیست. از سوی دیگر دلایل روشنی وجود دارد که نشان می‌دهد، قرآن از هیچ‌یک از مصادری که ایشان مشخص نموده‌اند، به وجود نیامده است. در اینجا به رد دو مورد از مصادر ادعایی می‌پردازیم.

۱- اعمال و رفتار اعراب جاهلی

هرکس تاریخ اعراب پیش و پس از اسلام را مطالعه کند و به رفتارهای مشرکان با پیامبر(ص) در آغاز دعوت به اسلام توجه کند، می‌یابد که آنچه را پیامبر(ص) بیان کرد، نه تنها در

۱. «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ يُعْقَبُونَ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُودَ زُبُورًا» سوره نساء(۴)، آیه ۱۶۳ همچنین در چند جای دیگر قرآن

این مطلب به چشم می‌خورد؛ سوره نساء(۴)، آیه ۱۶، سوره هود(۱۱)، آیه ۴۹ و سوره انعام(۶)، آیه ۱۹

۲. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (سوره نساء(۴)، آیه ۸۲) این آیه این‌گونه استدلال می‌آورد که اگر این کتاب از جانب غیر خدا (مثلاً پیامبر(ص)) آورده شده بود و منشائی وحیانی نداشت، حتماً تناقض‌های بسیاری در آن دیده می‌شد، حال که پس از تدبر و دقت در آیات آن، نتوانستید هیچ تناقضی را اثبات نمایید، معلوم می‌شود این قرآن کتابی از جانب حضرت حق است که بر آخرین فرستاده‌اش فرود آمده است.

جهت و ادامه افکار، عقاید و اعمال مردم عصر جاهلیت نبود، بلکه با بیش تر آن‌ها تعارض داشت. قرآن در برابر فرهنگ عصر جاهلی به سه گونه اثباتی، اصلاحی و انکاری برخورد کرد. لازم به ذکر است که در این میان قرآن بیشتر به تخطئه و ابطال اعمال اعراب جاهلی پرداخته یا این که نهایتاً آن‌ها را بعد از این که اصلاح کرده و پذیرفته است. با وجود چنین رابطه‌ای میان آموزه‌های اسلام و اعمال اعراب عصر جاهلیت چگونه می‌توان ادعا نمود که قرآن تعالیم خود را از آنان برگرفته است؟!

۲- اشعار امیه بن ابی صلت

وجود تشابه بین شعر امیه و پیامبر(ص) به هیچ وجه بر تأثیر پیامبر از اشعار او دلالت نمی‌کند؛ زیرا چنین مطلبی صرفاً احتمالی در کنار دو احتمال دیگر است: الف) امیه از قرآن متأثر شده باشد؛ ب) هیچ کدام از دیگری متأثر نشده باشد.

برای تأثیر پیامبر(ص) از اشعار امیه، هیچ دلیلی وجود ندارد. احتمال چنین تأثیری را حتی در زمان پیامبر(ص) هم کسی نداده است. با این که اعراب، با اشعار امیه آشنا بودند و از سویی، مشرکان به هیچ وجه وحیانی بودن قرآن را قبول نمی‌کردند، اگر چنین احتمالی می‌دادند، هر آینه ایشان را به آن متهم می‌کردند.

همانگونه که قبلاً بیان شد قرآن در آیات بسیاری به طور صریح به مسئله الهی بودن تعالیم اسلامی و وحی آن بر پیامبر(ص) اشاره می‌کند. به عنوان نمونه در آیه ۴۹ سوره هود می‌فرماید: «تِلْكَ مِنْ آيَاتِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ» «این‌ها از خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم. نه تو آن‌ها را پیش از این می‌دانستی و نه قوم تو. پس [در ابلاغ پیام ما با بهره گرفتن از این خبرها] شکیبایی ورز؛ یقیناً فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.»

همچنین آیات دیگری وجود دارند که نباید آن‌ها را از نظر دور داشت. از جمله آیه ذیل است که خداوند در آن با لحنی تهدید آمیز خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» «و اگر [او] پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست، ما او را به شدت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم» (الحاقه: ۴۴/۴۶-۴۶)

در حقیقت خداوند متعال با چنین بیانی می‌خواهد بر وحیانی بودن تمام تعالیم قرآن تأکید کند و هرگونه شک و دودلی را درباره اصل و منشأ مطالبی که پیامبر(ص) از طرف خداوند بیان کرده است، از بین ببرد.

گذشته از این که دیدگاه این گروه از مستشرقان مبنی بر غیروحیانی بودن قرآن فاقد

هرگونه دلیل قانع کننده است. از سوی دیگر شاهد اذعان گروهی دیگر از مستشرقان به منشأ الهی داشتن قرآن هستیم؛ به عنوان نمونه نیکلسون در این خصوص می گوید:

«من صدق او را در حقیقت نبوت و دعوی خویش پیشاپیش می پذیرم و این مسئله ای است که بسیاری از مردم در آن شک کرده اند و یا منکر آن شده اند و حجت من در این باب این است که... من عقیده دارم که هر کس مخالف این عقیده باشد، از تفسیر نشأت اسلام در اعصار نخستین عاجز خواهد بود.»

در ادامه بیان خواهیم کرد که آنچه باعث شده برخی مستشرقان سخن از غیر وحیانی بودن قرآن بگویند، در واقع پندار نادرست ایشان درباره اقتباس قرآن از کتب ادیان پیشین است که آن نیز در جای خود ابطال خواهد شد.

۳-۶- تأثیرپذیری قرآن از کتب ادیان سابق

همانگونه که قبلاً بیان شد، بعضی از مستشرقان بر این باورند که قرآن در باب قصص، آموزه های اعتقادی و احکام و تشریحات از مصادر یهودی و نصرانی استمداد جسته است. در حقیقت اشتباه آنان این است که بی توجه به برخی واقعیت های انکارناپذیر چنین نظریه ای را ابراز داشته اند.

اگر ملاحظه می شود که میان قرآن و کتب دیگر ادیان مشابهت هایی در باب قصص، تعالیم اعتقادی و احکام وجود دارد، اولاً به دلیل آن است که منشأ تمامی ادیان الهی یکی است؛ یعنی همان خدایی که این امور را بر پیامبران الهی پیشین و پیروان آنها واجب کرد، بر پیامبر اسلام (ص) و مسلمانان نیز واجب کرد؛ ثانیاً باید توجه داشت که تفاوت هایی بسیار بیشتر از شباهت هایی که دستمایه مستشرقان قرار گرفته، میان مطالب موجود در آن کتب و قرآن وجود دارد که پندار نادرست اقتباس را به کلی مردود می سازد؛ ثالثاً چگونه ممکن است، قرآن از کتبی که خود اعلان فرموده که تحریف شده اند، مطلبی را اخذ کند؟! (غراب، همان، ۷۴) ضمن آنکه اگر قرار باشد که مشابهت اصول و مقررات ادیان الهی دلیل تأثیرپذیری باشد، باید گفت که در این مورد مسیحیت رونویس یهودیت است و یهودیت برگرفته از دین ابراهیم (ع) و آن هم برگرفته از دین نوح (ع) است و هیچ کتاب جدید و مستقلی وجود ندارد؛ در حالی که چنین سخنی مورد پذیرش هیچ یک از پیروان ادیان الهی نخواهد بود. (رضایی اصفهانی، همان، ۱۸۹)

به علاوه هیچ دلیل و سندی در تاریخ به ثبت نرسیده که کتاب های مقدس پیش از اسلام به عربی ترجمه شده و در دسترس مردم جزیره العرب بوده، بلکه بیشتر مورخان، تاریخ ترجمه این کتاب ها به عربی را سال ها پس از رحلت پیامبر (ص) یعنی اواسط خلافت بنی امیه می دانند.

تا اینجا یکی از اشکالات عمده مستشرقان در پژوهش‌هایشان پیرامون قرآن که همانا داشتن پیش‌فرض‌های خاص بود، توضیح داده شد و اما پاره‌ای نکات دیگر وجود دارند که گاه عدم آگاهی یا غفلت از آن‌ها موجب شده است که برخی مستشرقان در اظهارنظرهای خود دربارهٔ واژگان دخیل دچار اشتباهاتی شوند. آن نکات بدین قرار است:

۱- نمی‌توان به طور قطعی گفت که زبان عربی این واژگان را (که دخیل دانسته شده‌اند) از زبان‌های دیگر وام گرفته است؛ زیرا ممکن است، حقیقت عکس این باشد. این تردید به علت آن است که تعیین اصل و خاستگاه این واژگان (با توجه به این که تاریخ زبان عربی پیش از اسلام، کاملاً روشن نیست) بسیار دشوار است.

۲- دکتر جواد علی در کتاب ارزشمند خود «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» می‌گوید: «بررسی‌کنندگان زبان‌های خاور نزدیک، وجوه شباهت آشکار میان بابلی، کنعانی، عبرانی، فینیقی، آرامی، عربی، گویش‌های عربستان جنوبی، حبشی، نبطی و مانند آن یافته‌اند. این‌ها در چیزهای بنیادی که مربوط به گوهر زبان است، مشترک و به هم نزدیک اند که عبارت‌اند از: ریشه‌های افعال، اصول تصریف، صرف افعال، داشتن دو زمان اصلی فعل یعنی تام و ناقص یا گذشته و آینده، ریشهٔ مفردات، ضمیرها و زبان‌هایی که این‌ها بدان سخن می‌گویند، زیر نام «زبان‌های سامی» جای می‌گیرند.» (همان، ۲۱۹/۱)

بنابراین، مستشرقانی که بسیاری از واژگان قرآنی را از ریشهٔ زبان‌های دیگر می‌دانند، لازم است، توجه داشته باشند که این زبان‌ها هرچند متعددند اما همگی از یک ریشه یعنی ریشهٔ سامی هستند و به همین دلیل وجه اشتراک زیادی میان آن‌ها وجود دارد. از این رو، اگر قرآن مثلاً در بردارندهٔ واژگانی مشترک میان عربی و عبری است، به هیچ وجه به این معنا نیست که پیامبر(ص) آن‌ها را از یهودیان معاصرش گرفته باشد؛ چه احتمال دارد که این واژگان، قرن‌ها پیش از ایشان، در زبان عرب وجود داشته و بخشی جدا ناشدنی از سرمایهٔ زبان عربی شده باشد.

۷- نتیجه‌گیری

موضع‌گیری برخی مستشرقان در برابر مسئلهٔ وجود واژگان دخیل در قرآن مانند بسیاری از موضوعات دیگر تحت تأثیر پیش‌ذهنیت‌ها و مبانی فکری‌ای است که آن‌ها بدان وابسته‌اند؛ توضیح آنکه عقایدی چون غیر امّی بودن پیامبر(ص)، غیروحیانی بودن قرآن و اقتباس قرآن از کتب آسمانی پیشین در سه بخش قصص، آموزه‌های اعتقادی و احکام، بر نوع نگرش برخی مستشرقان نسبت به قرآن سایهٔ سنگینی افکنده است. طبیعی است که وجود چنین باورها و

تلقیاتی موجب خواهد شد که آنان به هنگام مواجهه با واژگانی که از زبان‌های دیگر وارد زبان قرآن شده‌اند، بار دیگر اندیشه تأثیرپذیری از کتب ادیان سابق در اذهانشان تقویت شود؛ آن‌گونه که حتی برای اثبات آن به این واژگان استشهاد کنند.

این در حالی است که از منظر قرآن، تمامی مبانی نظری مستشرقان ناصواب و غیر قابل قبول است و هرگز نمی‌توان با تکیه بر چنین مبانی‌ای در قبال مسئله وجود واژگان دخیل در قرآن موضع‌گیری نمود.

گذشته از وجود آرا و نظریات مزبور پیرامون این مسئله، باید این حقیقت مهم را نیز در نظر داشت که هیچ زبان معتبر و مهمی را نمی‌توان یافت که کلماتی از زبان‌های دیگر در آن وارد نشده باشد. اما در اغلب زبان‌ها، الفاظ بیگانه در چارچوب زبان اصلی و تحت قواعد و ضوابط آن تغییر یافته و رفته‌رفته جزء زبان اصلی به حساب می‌آیند. زبان عربی هم از این قاعده مستثنی نبوده است؛ به طوری که در طی قرون قبل از اسلام به تدریج کلماتی از زبان‌های دیگر مانند حبشی، فارسی، رومی و ... در آن راه یافته و به شکل کلمات عربی و تحت قواعد آن در آمده بودند و در چنین شرایطی بود که این قسم الفاظ در قرآن هم وارد شدند.

منابع

۱. ابن عطیه آندلسی، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجیزی فی تفسیر الکتب العزیز*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۲. الابیاری، ابراهیم، *الموسوعه القرآنیه*، بی‌جا، مؤسسه سجل العرب، ۱۴۰۵ق.
۳. آراتو، آنتونی، *در آمدی بر زبان شناسی تاریخی*، یحیی مدرسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
۴. الامین النعیم، عبدالله محمد، *الاستشراق فی السیره النبویه*، بی‌جا، المعهد العالمی للفکر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۵. بدوی، عبدالرحمن، *دفاع از قرآن در برابر آرای خاورشناسان*، مترجم: سیدحسین سیدی، مشهد، به‌نشر، ۱۳۸۳.
۶. بلومفیلد، لئونارد، *زبان، علی محمد حق شناس*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.
۷. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۸. جفری، آرتور، *واژه های دخیل در قرآن*، فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس، ۱۳۸۶.
۹. دوبلوا، فرانسوا، «بررسی تأثیر زبان‌های آرامی - سریانی در زبان قرآن»، مرتضی کریمی‌نیا، *نشر دانش*، شماره ۴، سال بیستم، زمستان ۱۳۸۲.

۱۰. دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تمدن (عصر ایمان، بخش اول)، ابوطالب صارمی، ابوالقاسم پاینده، ابوالقاسم طاهری، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۱۲. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹.
۱۳. رضایی اصفهانی، محمدعلی، «بررسی دیدگاه خاورشناسان درباره تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ یهودی و مسیحی»، قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره هشتم، سال پنجم، بهار و تابستان ۱۳۸۹.
۱۴. رضوان، عمر بن ابراهیم، آراء المستشرقان حول القرآن الکریم و تفسیره، الریاض، دارالطیبه، ۱۴۱۳ق.
۱۵. زرکشی، محمدبن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
۱۶. زمانی، محمد حسن، «مفهوم شناسی، تاریخچه و دوره‌های استشرق»، قرآن و مستشرقان، شماره اول، زمستان ۱۳۸۵.
۱۷. خلیلی، عباس، پرتو اسلام (ترجمه کتاب فجر الاسلام)، تهران، اقبال، ۱۳۳۷.
۱۸. سالم الحاج، ساسی، نقد الخطاب الاستشراقی، بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۲ م.
۱۹. سیوطی، جلال الدین، ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، سید مهدی حائری قزوینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
۲۰. الصاوی الجوینی، مصطفی، شیوه‌های تفسیری قرآن، موسی دانش، حبیب روحانی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۸۷.
۲۱. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
۲۲. علی، جواد، تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام، محمدحسین روحانی، بی جا، نشر آویشن، ۱۳۶۷.
۲۳. غراب، احمد عبدالحمید، الاستشراق، بی جا، المنتدى الاسلامی، ۱۴۲۳ه.ق.
۲۴. گلذیهر، ایگناس، گرایش‌های تفسیری در میان مسلمانان، سیدناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.
۲۵. مصباح یزدی، محمد تقی، قرآن شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۲۶. معرفت، محمدهادی، شبهات و ردود حول القرآن، قم، مؤسسه التمهید، ۱۴۲۳ق.
۲۷. معمربن مثنی، ابوعبیده، مجاز القرآن، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۸۱ق.
۲۸. مقدادی، فؤاد کاظم، الاسلام وشبهات المستشرقین، بی جا، المجمع العالمی لاهل البيت(ع)، ۱۴۱۶ق.
۲۹. مطهری، مرتضی، پیامبر امّی، قم، صدرا، ۱۳۷۷.
۳۰. ناتل خانلری، پرویز، زبان شناسی و زبان فارسی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۶.
۳۱. نیکلسون، رینولد. ا، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، محمدرضا شفیعی کدکنی، بی جا، انتشارات سخن.
۳۲. وات، مونتگمری، محمد، پیامبر و سیاستمدار، اسماعیل والی زاده، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۴.